

بازنمایی تطبیقی ایران در سفرنامه‌های جهانگردان آلمانی و فرانسوی عصر قاجار

عباس پناهی^۱

مریم شادمحمدی^۲

چکیده

این مقاله در صدد واکاوی بازنمایی مسائل فرهنگی و اجتماعی ایران در سفرنامه‌های آلمانی‌ها و فرانسویان است. به نظر می‌رسد از دلایل سفرنامه‌نویسی نزد اروپائیان مأموریت‌های محوله دولتی به سیاحان برای مطالعه بافت اجتماعی و فرهنگی ایران در راستای راهنمایی مأموران سیاسی و دیپلماتیک و سنت سفرنامه‌نویسی که از قرن ۱۷ میلادی پایه‌گذاری شده بوده است. با وجود اشتراکات آلمانی‌ها و فرانسویان درباره امور ایران، تفاوت‌هایی در گزارش‌های سیاحان آلمانی و فرانسوی دیده می‌شود. فرانسویان در دوره‌های مختلف از جمله در عصر مورد بحث بنا به دلایل سیاسی بیشتر به پژوهش‌های فرهنگی ایران توجه داشته‌اند زیرا دولت فرانسه به دلیل رقابت‌های سیاسی شدید دو قدرت روسیه و انگلستان مجالی برای جولان در عرصه‌ی سیاسی کشور نمی‌یافت و به همین دلیل سعی در انجام فعالیت‌هایی در زمینه‌های مختلف فرهنگی به ویژه تحقیقات در حوزه اکتشافات باستان‌شناسی داشتند. روابط آلمانی‌ها با ایران را می‌توان در دو حوزه تقسیم نمود. نخست نقش مستشاران نظامی و توسعه سیاست اقتصادی آلمان در ایران و دوم فعالیت‌های فکری و فرهنگی. تحقیق حاضر بر این پرسش استوار است که؛ با توجه به گزارش‌های فرانسویان و آلمانی‌ها از ایران عصر قاجار، آنان تحت تاثیر تحولات عصر قاجار و اروپا چه گزارشی از ایران ارائه داده‌اند؟ فرضیه تحقیق را می‌توان این‌گونه مطرح کرد؛ به نظر می‌رسد نکته مشترک آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها در ایران عدم مداخله سیاسی و توجه به رویکردهای فرهنگی، خیرخواهانه و گسترش روابط اقتصادی و اجتماعی بوده‌است. با این حال روش‌ها و اولویت‌های آلمانی‌ها و فرانسویان در برخورد با ایران متفاوت بوده‌است. در مقاله حاضر نگارندگان تلاش دارند تا با روش تاریخی و با تجزیه و تحلیل گزارش‌های ترجمه شده سیاحان آلمانی و فرانسوی به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های آنان از ایران عصر قاجار بپردازند.

واژگان کلیدی: آلمان، ایران، فرانسه، سفرنامه، بازنمایی تطبیقی

^۱ عضو هیات علمی دانشگاه گیلان

panahi76@yahoo.com

^۲ عضو هیات علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد چالوس

shadmohamadi80@yahoo.com

مقدمه

سفرنامه‌ها از مهم‌ترین اسناد تاریخی و مردم‌شناسی هستند که می‌توانند آشکارکننده تاریکی‌های دانش ما درباره‌ی فرهنگ و تاریخ یک ملت باشند. بسیاری از پژوهش‌ها در مورد فرهنگ و آداب و رسوم ایران در قالب سفرنامه نگاشته شده است و بسیاری از نویسندگان این سفرنامه‌ها یا ایران‌شناس بوده‌اند یا بعدها ایران‌شناسان بزرگی شده‌اند. سفرنامه‌های عصر قاجار به دلیل ورود دانش نوین اروپایی و نگاه انتقادی سیاحان به جامعه ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. ایران برای بسیاری از این جهانگردان هدف سفر و برای گروهی دیگر مسیر عبور برای رفتن به دیگر کشورها بود. از آنجایی که در عصر قاجار سیاحان اروپایی با نگاهی دقیق‌تر به مسائل اجتماعی و فرهنگی ما پرداخته‌اند و در این میان سیاحان آلمانی و فرانسوی با توجه به رویکرد فرهنگی، بیشتر به مسائل فکری و فرهنگی تمایل نشان داده‌اند. از سوی دیگر اهمیت ایران به عنوان یک قدرت سیاسی و نیز شریک تجاری میان شرق و غرب، برای اروپاییان کاملاً شناخته شده بود. به همین سبب، کشورهای اروپایی برای ایران اهمیت خاصی قایل بودند و می‌دانستند که بدون جلب همکاری این کشور، توسعه مناسبات با شرق به آسانی میسر نخواهد بود.

شاید بتوان اولین مسافران غربی را که از بلاد اسلامی دیدن کردند متعلق به قرن دهم میلادی / چهارم هجری دانست؛ یعنی زمانی که برخی از اروپاییان مسیحی با مقاصد مختلف، مثل تحصیل علوم یا تجارت، راهی سرزمین‌های اسلامی شدند که از جمله آن‌ها باید از گربرت فرانسوی یاد کرد که برای تحصیل به اندلس آمد و بعدها با عنوان سیلوستر دوم به مقام پاپی رسید. البته این آمد و شدها به سبب عوامل سیاسی بسیار محدودی بود و اغلب به صورت سفرنامه، مدون نمی‌شد.

چندی بعد با شروع جنگ‌های صلیبی (۱۰۹۳ م / ۴۸۵ ق) راه ورود غربیان به سرزمین‌های اسلامی هموارتر شد و شمار بسیاری از نظامیان، بازرگانان و زائران اروپایی روانه این بلاد شدند. در این دوره، نوشته‌هایی پدید آمدند که آن‌ها را می‌توان اولین سفرنامه‌های شرق دانست. برخی از این نوشته‌ها در واقع کتابچه‌های راهنمایی بود که توسط زائران اروپایی و برای استفاده دیگر زیارت کنندگان نوشته می‌شدند و به همین دلیل آن‌ها را «راهنامه» نامیدند (فاروقی ۱۳۶۱: ۱۱).

احتمالاً در این نوشته‌ها اطلاعاتی درباره شهرهای اسلامی و مسلمان وجود داشته است. از نمونه‌های قابل توجه نوشته‌های این دوران سفرنامه مارکو پولو تاجر ونیزی است که ضمن سفر به چین از برخی بلاد اسلامی نیز عبور کرد. حدود نیم قرن پس از دیدار مارکو پولو از شرق یکی از سفرنامه‌های قابل توجه، توسط جان دوماندویل شوالیه انگلیسی نوشته شد که حدود ۱۳۲۷ م روانه شرق شد و مدت مدیدی در این نواحی به سر برد. سفرنامه او به سه زبان لاتین، انگلیسی و فرانسوی منتشر شده است. از همین دست، سفرنامه راهب ایتالیایی، اودریک دوپوردنونه است (فاروقی ۱۳۶۱: ۱۱).

در قرن‌های ۱۵ و ۱۶ م / ۹ و ۱۰ هجری - هم‌زمان با حاکمیت صفویان در ایران، سفرنامه‌های بسیاری نوشته شد. در این دوره، کشورهای غربی می‌کوشیدند تا به گونه‌ای باب مناسبات سیاسی - اقتصادی را با شرق بگشایند، از

این‌رو، افرادی با مأموریت‌های مختلف از اروپا به کشورهای شرقی و اسلامی می‌آمدند. روی خوشی که دولت‌های مسلمان به سفیران و سیاحان نشان می‌دادند نیز زمینه را برای سفرهای مکرر بیگانگان فراهم می‌کرد. سفرنامه‌های این دوره، مشتمل بر مطالب بسیاری است به گونه‌ای که برخی از آنها مانند سفرنامه نه جلدی شاردن به صورت دایرةالمعارفی در باب فرهنگ و تاریخ نواحی شرقی درآمده است.^۱ از همین قبیل، سفرنامه ژان باتیست تاورنیه سیاح هلندی الاصل پاریسی است که اطلاعات قابل توجهی در بر دارد.^۲ در دوره‌های بعد به خصوص قرن هجدهم میلادی/ سیزدهم هجری سفرهای اروپاییان بیش از هر زمان دیگر بود و تعداد سفرنامه‌های به‌جا مانده از این زمان بسیار زیاد است که البته همه آنها مطلب توجه برانگیزی ندارند.^۳

سفرنامه‌های موجود هرچه به زمان حال نزدیک‌تر می‌شوند حال و هوایشان تغییر می‌کند و کار از بیان واقعیات و مشاهدات به بررسی اوضاع و احوال و یافتن راه‌هایی برای نفوذ آسان‌تر و سریع‌تر می‌کشد. نمونه بارزی از این گونه سفرنامه‌ها را می‌توان در کتاب بهلر (Bohler) فرانسوی یا در گزارش چارلز فرانسیس مکنتزی انگلیسی یافت.

انگیزه‌های سفر به شرق

غربی‌ها تحت تأثیر عوامل مختلف به نواحی شرقی می‌آمدند. ژان ژاک روسو فیلسوف انگلیسی در قرن هجدهم در این باره می‌گوید: «فقط چهار گروه به سفرهای دور و دراز می‌روند: دریانوردان، بازرگانان، سربازان و مبلغان» و آنکتیل دوپرون (۱۷۳۱ - ۱۸۰۵م) شرق‌شناس شهیر فرانسوی می‌نویسد: «این مسافر غالب اوقات یک نظامی است یا شخصی، بازرگانی است یا دولتمردی یا اهل قلمی است یا سری مالمال از اندیشه علو حکومت‌های فاتحه اروپایی، خورجین به دست به هندوستان می‌رود تا چهارساله چنان باری ببندد که در کشور خودش بیست ساله هم نمی‌شد بست.»

با نگاهی به انواع سفرنامه‌های اروپایی می‌توان برخی انگیزه‌های غربی‌ها برای سفر به سرزمین‌های شرقی را دریافت:

انگیزه‌های مذهبی: گروهی از سفرکنندگان غربی مبلغان مذهبی بودند که برای اشاعه مسیحیت در بین ملل شرقی به این سرزمین‌ها می‌آمدند، مثل قدیس فرانسوا گزایوه که برای تبلیغ مسیحیت در سال ۱۵۵۲م به بندر گوآ در هند آمد و هندیان را مردمانی کوتاه فکر و فاسد و خائن می‌دانست. (همان ص ۷) آنکتیل دو پرون در این باره چنین

^۱ سفرنامه شاردن ترجمه‌ی اقبال یغمایی

^۲ سفرنامه تاورنیه، ترجمه‌ی ایوب نوری

^۳ سفر اروپاییان به ایران، ژان شیبانی، ترجمه‌ی سید ضیاءالدین دهشیری

می‌نویسد: «مبلغان مذهبی ... اغلب اوقات با اندیشه ضدیت با مذهب حاکم به شرق می‌روند ... پای حرفشان که می‌نشیند انگار شرقی‌ها از نوعی غیر از اروپایی‌ها هستند» (همان ص ۸۷)

انگیزه‌های سیاسی: برخی از سفرکنندگان به شرق اسلامی رجال سیاسی و فرستادگان دولت‌های اروپایی بودند که برای انجام مأموریت‌هایی از جانب دولت‌هایشان به این بلاد می‌آمدند، مانند امبرسیو کنتارینی که طی سال‌های ۱۴۷۳ - ۱۴۷۷م به‌عنوان سفیر جمهوری ونیز، به‌منظور ایجاد پیوند بین دولت ونیز و سلطنت آق‌قویونلوها علیه امپراطوری عثمانی، عازم دربار اوزون‌حسن آق‌قویونلو شد و پس از جلب موافقت اوزون‌حسن به ایتالیا بازگشت. (همان ص ۳۷) البته از آنجا که سفر کنتارینی مأموریت سیاسی بوده به جمع‌آوری مطالب و اطلاعات تاریخی و جغرافیایی توجه کمتری داشته است.

انگیزه‌های تجاری و اقتصادی: تاجران و بازرگانان نیز که یا برای منافع اقتصادی خود کار می‌کردند یا برای شرکت‌های تجاری دولت‌هایشان گاه به نواحی شرقی سفر می‌کردند. این سفرهای تجاری همراه با توسعه سیاسی و نفوذ معنوی اروپا در این نواحی، گسترش یافت. نمونه‌های چندی از این قبیل را می‌توان نام برد که قدیم‌ترین آنها مارکوپولو و از نمونه‌های متأخرتر، شاردن جواهرفروش فرانسوی است که در قرن هفدهم میلادی / یازدهم هجری چند بار به ایران سفر کرد. گروه جغرافیدان و مردم‌شناس آلمانی نیز در آغاز نوشته‌ی خود می‌گوید: «محرک من در این سفر، که مخارج آن توسط دولت تأمین شده‌بود، همچون دیدارم از آسیای صغیر، بیشتر مطالعات جغرافیایی و اقتصادی و تجاری بوده‌است.» (گروه ۱۳۶۹: ۱۱).

انگیزه‌های علمی: در بین گروه‌های مختلفی که به سرزمین‌های اسلامی می‌آمدند برخی از دانشمندان نیز بودند که در سفرهایشان به تحقیقات علمی می‌پرداختند. به‌عنوان نمونه می‌توان از سفرنامه پولاک نام برد که ضمن توصیف ماجراهای سفر گزارش مفصلی از گیاهان دارویی و بیماری‌های شایع دارد که ضمن سفر آن‌ها را یافته و یا در مورد آن‌ها مطالبی خوانده یا شنیده است (نک. سفرنامه‌ی پولاک، ترجمه‌ی کیکاووس جهاننداری)، اوژن فلاندن در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «اکنون باید بگوییم دولت فرانسه در تمام ازمه سیاحان و مأمورین تحقیقات علمی را تشویق کرده‌است. بعلاوه یادبودها و کتاب‌های نفیستان را که خدمتی بزرگ به فرهنگ می‌کند چاپ و نشر کرده تا دیگران استفاده برند (فلاندن ۱۳۵۶: ۷) و هنریش بروگش می‌گوید: «بارون مینوتولی سفیر پروس علاوه بر انجام مأموریت و وظایف مهمی که بر عهده داشت با پیشنهاد هر اقدامی که به خاطر اکتشاف و منظور علمی صورت می‌گرفت موافقت می‌کرد (بروگش ۱۳۶۷: ۲۳۲)

تقسیم‌بندی سفرنامه‌ها بر اساس سنت سفرنامه‌نویسی

یکی از شیوه‌هایی که می‌توان سفرنامه‌ها را بر اساس آن تقسیم‌بندی نمود ولی تا کنون به آن چندان پرداخته نشده‌است، تقسیم سفرنامه‌ها بر اساس سنت سفرنامه‌نویسی است که با مطالعه‌ی سفرنامه‌ها به طور عام می‌توان آن را ملاک مطالعه و پژوهش‌ها قرار داد.

تفاوتی که در نگاه سفرنامه‌نویسان مختلف وجود دارد مبین این واقعیت است که نگاه فرانسویان متفاوت از نگاه دیگر سیاحان به ویژه انگلیسی‌ها بوده است. با مقایسه‌ی این دو نگاه می‌توان با تقسیم‌بندی سنت فرانسوی و سنت انگلیسی این دو را از یکدیگر متمایز نمود. با این وجود، این تفکر در میان فرانسویان و انگلیسی‌ها صد درصدی نیست به عنوان نمونه ادوارد براون در میان انگلیسی‌ها و مادام دیولافوآ در میان فرانسویان مستثنی هستند. ادوارد براون به عنوان یک انگلیسی که سال‌ها در تاریخ، فرهنگ و ادبیات ایران پژوهش نموده است، متناسب با شغل و حرفه و به طور کلی حوزه‌ی مورد علاقه‌اش، با توجه به رویکرد فرهنگی حاکم بر نوشته‌هایش، برخلاف دیگر هموطنانش که شرح گزارش و سفرنامه‌هایشان عمدتاً در خدمت اهداف سیاسی دولت متبوعشان است، رویکردی کاملاً فرهنگی دارد و به ندرت می‌توان در نوشته‌هایش اثری از سیاست‌های معمول انگلستان را یافت (مانند اظهار نظر وی درباره‌ی بهاییان و بابت در ایران). این در حالی است که اگر کسی ملیت مادام دیولافوآی فرانسوی را نداند با توجه به رویکرد دیگر سیاحان و سفرنامه‌نویسان فرانسوی بعید به نظر می‌رسد گمان کند نویسنده شخصی فرانسوی است. شاید بتوان دلیل این نگرش و رویکرد را به نوع حرفه و شغل این بانوی فرانسوی مرتبط دانست؛ شغلی که موجب شد با روحیه‌ای استعماری، بسیاری از آثار و میراث فرهنگی کشور را با حرص و ولعی سیر ناشدنی به کشور متبوعش منتقل کند.

سیاحان فرانسوی در دوره‌های مختلف، از جمله در عصر مورد بحث، بنا به دلایل سیاسی بیشتر جنبه‌های فرهنگی را مد نظر داشته‌اند، چرا که دولت فرانسه به دلیل رقابت‌های سیاسی شدید دو قدرت روسیه و انگلستان مجالی برای جولان در عرصه‌ی سیاسی کشور نمی‌یافت و به همین دلیل سعی در انجام فعالیت‌هایی در زمینه‌های مختلف فرهنگی داشت، این درحالی است که دولت فرانسه در همین زمان مستعمراتی در گوشه و کنار جهان داشت. به عبارت دیگر نمی‌توان عدم دخالت فرانسه و سایر کشورها در امور سیاسی ایران در این دوره را نشانه‌ی عدم تمایل استعماری فرانسه و دیگر کشورها دانست، بلکه این امر ناشی از دخالت‌های بی‌حد و حصر دو دولت انگلیس و روسیه بود که اجازه‌ی حضور دیگر کشورها را در عرصه‌ی سیاسی ایران نمی‌داد. اوژن فلاندن در مقدمه‌ی سفرنامه‌اش به رقابت سیاسی فرانسه و انگلیس و نمایندگان این دولت‌ها یعنی ژنرال گاردان و سرجان ملکم اشاره می‌کند و اینکه بریتانیا در نهایت پیروز این میدان است (اوژن فلاندن ۱۳۵۶: ۲). او در ادامه در مورد آینده کشور ایران می‌نویسد: «سرنوشت این کشور معلوم نیست چه باشد. در دو سر آسیا روس و بریتانیا برآند که به همدیگر برخورد نمایند. این دو حریف پرزور، سر شطرنجی نشسته، هریک درصدد پیشروی و مغلوب کردن دیگری است تا کلیه‌ی این قطعه‌ی عظیم عالم را مالک شود.» (اوژن فلاندن ۱۳۵۶: ۳) او با آگاهی از نقش مسلط امپراطوری بریتانیا می‌نویسد: «از مدت‌ها پیش هیأت سیاسیون انگلیس و ارتش‌های شرکت هندوستان، درهای آسیای مرکزی را بر روی سیاحان و باستان‌شناسان باز کردند؛ اما چگونه می‌توان جرأت کرد در جاده‌هایی که آن‌ها قدم گذاشته‌اند پا نهاد.» (اوژن فلاندن ۱۳۵۶: ۵).

وضعیت دولت آلمان نیز بر همین منوال بوده است به طوری که اولریخ گرکه می نویسد: «در آخرین روزهای قبل از جنگ اول، گذشته از خطر درگیر شدن آلمان در یک جنگ دو جبهه‌ای، تصور این که این کشور در نبرد علیه امپراتوری بریتانیا باید شرکت جوید، توجه زعمای نظامی و سیاسی آلمان را معطوف منطقه‌ای کرد که از مدت‌ها پیش، روسیه و انگلستان بر سر تصاحب آن با یکدیگر مناقشه داشتند و ساکنان آن می‌توانستند در حکم متحدان با ارزشی برای هریک از طرفین درگیر درآیند؛ این منطقه «جهان اسلام و هند» بود (گرکه، ۱۳۷۷: ۳۱). الیور باست با اشاره به همین موضوع در همین بازه‌ی زمانی می‌نویسد: «به پیشنهاد وزیرمختار آلمان در ۱۰ نوامبر ۱۹۱۵ بر اساس موافقت‌نامه‌ای که شاه ایران مطرح کرده بود و در آن یک اتحاد دفاعی بیست‌ساله میان دو کشور پیش‌بینی شده بود، آمده بود که: ایران بدون آنکه مجبور باشد بی‌طرفی خود را سریعاً رها کند، آلمان کلیه‌ی هزینه‌های جنگ را تقبل کند و در عوض آلمان خواهدتوانست پس از جنگ موقعیت کنونی روسیه و بریتانیا را در ایران به‌دست آورد» (باست، ۱۳۷۷: ۱۳۴). گروهی با اشاره به جریانات منتهی به انقلاب مشروطه، این حرکت را قدمی مهم در راه برچیده شدن سلطه‌ی بریتانیا و روسیه می‌داند (گروه، ۲۳۴: ۱۳۶۹-۲۳۵). اما آغاز جنگ جهانی اول پایانی بر تلاش‌های آلمان برای حضور در صحنه‌ی سیاسی ایران است به طوری که ویلهلم لیتن که در این زمان در تهران حضور داشت و از نزدیک با سفرای روس، انگلیس و فرانسه نشست و برخاست داشت می‌نویسد: «کار آلمان ساخته بود. آلمان چطور می‌توانست به تنهایی از عهده‌ی فرانسه، روسیه و بریتانیا برآید؟» (لیتن، ۱۳۹۴: ۲۷).

آنگونه که از مطالعات تحقیقی و اسناد موجود برمی‌آید؛ تمایل آلمانی‌ها، به ویژه در بحبوحه‌ی جنگ اول جهانی و حتی بعد از آن تا جنگ دوم جهانی، به منظور حضور سیاسی و اقتصادی در ایران، به مراتب بیشتر از فرانسویان بوده است. آنچه که به وضوح از این نوشته‌ها پیداست این است که نه آلمانی‌ها و نه دولتمردان ایرانی از موقعیت مسلط روس‌ها و بریتانیایی‌ها در ایران رضایتی نداشتند و متقابلاً درصدد تغییر وضع موجود بودند. بنابراین عدم حضور این کشورها در مسائل سیاسی و اقتصادی ایران به دلیل حضور قاطع و مسلط روسیه و بریتانیا بوده و رویکرد سفرنامه‌نویسان در این دوره نیز متأثر از سیاست‌های دولت متبوعشان بوده است. هرچند این امر به طور نسبی قابل تعمیم است و استثنائاتی نیز می‌توان یافت اما روح کلی حاکم بر گزارش‌ها و سفرنامه‌ها بر همین منوال بوده است.

با این تقسیم‌بندی می‌توان دو سنت انگلیسی و فرانسوی را در نگرش سیاحان و سفرنامه‌نویسان این دوره تفکیک و مطالعه نمود. با این تقسیم‌بندی فارغ از نوع ملیت رویکرد نویسندگان این دوره را می‌توان دسته‌بندی نمود. به عنوان مثال ادوارد براون به‌رغم ملیت انگلیسی‌اش از سنت فرانسوی تبعیت نموده و مادام دیولافوآی فرانسوی علی‌رغم ملیت فرانسوی‌اش از سنت انگلیسی تبعیت کرده است. بر همین منوال می‌توان کشورها و دولت‌های مختلف را تا حدود زیادی در همین دو سنت تقسیم‌بندی نمود.

بنابر فرضیه‌ی نوشته‌ی حاضر سیاحان آلمانی نیز عمدتاً از سنت فرانسوی تبعیت نموده‌اند که با نگاهی اجمالی به سفرنامه‌های فرانسویان و آلمانی‌ها در عصر قاجار می‌توان این فرضیه را اثبات نمود.

عصر قاجار به این دلیل برای این پژوهش در نظر گرفته شده است که وضعیت سیاسی دولت‌های اروپایی در ایران به یک ثبات نسبی رسیده و ایران در سهم خواهی بین‌المللی به روسیه و بریتانیا واگذار شده است. پرتغال، هلند و دیگر دولت‌هایی که به دنبال توسعه‌ی سیاسی در ایران بودند توسط این دو کشور کنار زده شده‌اند و بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ عملاً ایران به منطقه نفوذ روسیه و انگلیس تبدیل شده است. دیگر دولت‌های اروپایی که هرکدام در سیاست، تجارت و بازرگانی ایران سهمی داشتند به حاشیه رانده شدند. از این رهگذر بعضی دولت‌ها به طرق مختلف سعی در حفظ ارتباط با مهم‌ترین دولت استراتژیک منطقه را داشتند. زمینه‌هایی که عمدتاً حساسیتی برای دول استعماری انگلیس و روسیه در بر نداشت مسائل علمی و فرهنگی بود.

بر اثر سیاست دوگانه‌ی فرانسه در قبال روسیه در زمان ناپلئون با انعقاد قرارداد فین کنشتاین این دولت برای مدتی توانست جای بریتانیا را در مسائل سیاسی و نظامی ایران بگیرد و هیأت‌های نظامی، کارآموزش سپاهیان و همچنین ساخت اسلحه و توپ را در ایران به عهده بگیرند؛ اما این روند دیری نپایید و با چرخش سیاست فرانسه به سمت روس‌ها و انعقاد قرارداد تیلست دوباره بریتانیایی‌ها توانستند موقعیت مسلط خود را در ایران بازیابند. نکته‌ی حائز اهمیت در این دوره این است که همین مستشاران نظامی نیز در شرح سفر خود عمدتاً تابع سنت فرانسوی بوده‌اند و به رغم نظامی بودنشان در نوشته‌هایشان رویکرد فرهنگی رویکردی غالب است (در این میان تره‌زل می‌تواند یک نمونه استثنا باشد چرا که شرح گزارش‌هایش متناسب با مأموریتش، عمدتاً اطلاعاتی جغرافیایی و نظامی است). از سوی دیگر کاوش‌های باستانشناسی و قرارداد پنجاه ساله ایران با فرانسه مبنی بر کاوش و استخراج آثار باستانی پای بسیاری از کاوشگران و دلالان عتیقه را به ایران باز نمود که از این رهگذر گزارش‌ها و سفرنامه‌هایی از خود به جا گذاشته‌اند که در آن‌ها رویکرد فرهنگی آنان به مراتب گسترده‌تر گردید.

از زمان تأسیس دارالفنون و آشنایی ایرانیان با علوم جدید مخصوصاً علم طب نیز پای بسیاری از استادان اروپایی به ایران باز شد که متعاقب آن سفرنامه‌هایی نیز توسط این اساتید نگاشته شد. تعدادی از این افراد به عنوان پزشک دربار و بخشی دیگر از این اساتید بنا به اشاره‌ی هینریش بروگش به عنوان اساتید دارالفنون که از آن با عنوان پلی‌تکنیک نام می‌برد (بروگش، ۱۳۶۷: ۱۷۹) از کشورهای چو فرانسه، آلمان، انگلیس، ایتالیا و اتریش بودند که شرح رویدادهای دوران سکونت خود در ایران را در قالب سفرنامه به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند. بنابراین در این دوره‌ی تاریخی تنوع زیادی در موضوعات سفرنامه‌ها مشاهده می‌گردد.

بر این اساس اگر بتوان رویکرد سنت انگلیسی را سیاسی قلمداد کرد، می‌توان رویکرد سنت فرانسوی را علمی و فرهنگی تلقی نمود.

بررسی سفرنامه‌های گردشگران فرانسوی و آلمانی

با مراجعه به متن سفرنامه‌ها و بررسی موضوعی آن‌ها و مشاهده بسامد موضوعات مطرح شده می‌توان در مورد نزدیکی گرایش سفرنامه‌نویسان فرانسوی و آلمانی به موضوعات علمی و فرهنگی دقیق‌تر نظر داد. از این میان طیف‌های مختلف سفرنامه‌نویسان مدنظر بوده‌اند. از مستشاران نظامی گرفته تا سیاحانی که به قصد ماجراجویی به ایران آمده‌اند.

آنچه که با مطالعه‌ی نوشته‌های فرانسویان و آلمانی‌ها دستگیر خواننده می‌شود این است که نگاه مثبت این گروه از سیاحان به مراتب بیشتر از نگاه منفی آنان است. و این همان است که در تقسیم‌بندی سفرنامه‌ها از آن با عنوان سنت فرانسوی یاد شده‌است. در حالی که در سنت انگلیسی نگاه منفی مستولی است. اگر بتوان از نوشته‌هایی به عنوان نمونه‌ی سنت انگلیسی و فرانسوی نام برد «نامه‌های ایرانی» کلود آنه به عنوان نمونه‌ی بارز سنت فرانسوی و «حاجی بابای اصفهانی» جیمز موریه به عنوان نمونه‌ی کاملی از سنت انگلیسی در این دوره قابل عنوان هستند.

اگرچه از نظر مقیاس تعداد سفرنامه‌های آلمانی‌ها از سفرنامه‌های فرانسویان بسیار کم‌تر است، اما در همین تعداد کم نیز اجمال مطالب به حدی است که بتواند مصداق مشت نمونه‌ی خروار باشد.

سفرنامه‌ی پولاک، پزشک آلمانی، نمونه‌ای از یک سفرنامه با سنت فرانسوی است. نویسنده با پرداختن به موضوعات متنوع تقریباً توانسته‌است بسیاری از موضوعات فرهنگی و اجتماعی عصر خود را شرح دهد. و از آنجایی که پزشک مخصوص دربار بود شرح کاملی از وضعیت دربار قاجار را نیز به تصویر کشیده‌است. در عوض هم‌وطن او گروهی ضمن پرداختن به مسائل فرهنگی به مسائل جغرافیایی و سیاسی نیز نظر داشته‌است، زیرا چنان که خودش عنوان می‌کند از طرف دولت متبوعش مأموریت داشته‌است. او در سفرنامه‌ی خود صراحتاً عنوان می‌کند که: «قدرت اقتصادی و فرهنگی آلمان می‌تواند در ایران زمینه‌ی مناسبی برای فعالیت داشته‌باشد. اگر من توانسته‌باشم با مطالب طرح شده در این کتاب نظریات آلمانیان را نسبت به ایران، کشوری که اکنون در صدد احیای خویش برآمده گسترش دهم و موجب شوم که در آلمان توجه بیشتری به مردمان سالم و هوشمند این کشور مبذول شود، پاداش کار خود را به عنوان یک نویسنده و محقق دریافت کرده‌ام.» (گروه، ۱۳۶۹: ۱۲). از طرف دیگر سیاحان فرانسوی نیز عمدتاً با رویکرد فرهنگی به نگارش شرح سفر خود پرداخته‌اند.

رویکرد سفرنامه‌نویسان فرانسوی و آلمانی در نگارش سفرنامه‌ها

معمولاً در نگارش سفرنامه‌ها دو رویکرد کلی از یکدیگر قابل تفکیک است که در مطالعه‌ی سفرنامه‌ها معمولاً از آن نام برده می‌شود. رویکرد شرق‌شناسانه که اغلب منفی‌گرایانه است و رویکرد دوم که رویکردی مثبت است. رویکرد اول عمدتاً مؤلف محور است و از دریچه‌ی نگاه اروپائیان به نگارش درآمده‌است. طبیعی است که بسیاری از آداب و رسوم و خلق و خوی شرقیان برای مسافر غربی خوشایند نباشد و در بیان این موارد غلو هم صورت پذیرد. به طوری که آغاز بسیاری از سفرنامه‌ها مشحون از برداشت‌های شخصی سیاحان درخصوص خلق و خو و عادات ایرانیان است. به طور مثال گوینو که در تمجید ایران و ایرانی زبانزد است و دیگران را نیز این گونه از قضاوت‌های نابجا در مورد شرقیان بر حذر می‌دارد می‌گوید: «باید پذیرفت که بحث درباره‌ی ملت‌های آسیایی که از هر جهت با

ما فرق دارند وظیفه‌ی دشواری است نیاز به احتیاط و دقت فراوان دارد تا در هر قدم دچار اشتباه نشویم (گوبینو، ۱۳۶۷: ۲۶۵). در ابتدای پرداختن به ویژگی‌های ایرانیان بسیاری از رسوم آنان را با دیده‌ی انتقاد نقل می‌کند و خصوصیات اخلاقی آنان را در بوته‌ی نقد می‌نهد.

رویکرد مثبت در سفرنامه‌ها

البته هیچ سیاحی با رویکردی کاملاً مثبت یا منفی دست به نگارش شرح سفر خود نمی‌زند و این مسأله امری نسبی است. این که یک سیاح با چه رویکردی دست به کار نوشتن می‌شود موضوعی است که نمی‌توان به‌طور قطع و یقین در مورد آن نظر داد. اما از فحوای کلام نویسنده می‌توان تا حدود زیادی به این مسأله پرداخت. عوامل مختلفی در این امر دخیل هستند. بیش از هر چیز مسائلی است که عیناً در جامعه و در میان مردم قابل مشاهده هستند و سیاحان در حقیقت وقایع‌نگاری می‌کنند. اینکه تا چه حد این نویسندگان در نگارش وقایع صادق هستند امری است که می‌توان با مطالعه‌ی تطبیقی سفرنامه‌ها بدان دست یافت. چه بسا سیاحانی که با مطالعه‌ی آثار هم‌وطنان خود که در گذشته‌ای دور یا نزدیک شرح سفر خود را نگاشته‌اند با ذهنیتی از پیش طراحی شده پا به سرزمین مورد نظر می‌گذارند و این پیش‌داوری‌ها البته در قضاوت‌های آنان بی‌تأثیر نیست.

مورد دوم مخاطبین یا خوانندگان هستند که نوشته‌ها را داوری می‌کنند. عمدتاً خوانندگان هر مطلبی را که به مذاقشان خوش نمی‌آید به عنوان رویکرد منفی یا شرق‌شناسانه تلقی کرده و بسیاری از این مطالب را رد و یا مورد انتقاد قرار می‌دهند و یا بعضاً تمام و کمال آن‌ها را می‌پذیرند و این گونه تصور می‌کنند که چون یک مقام بلندبالای دولتی یا سیاسی و یا نظامی آن‌ها را مطرح کرده است باید پذیرفت. در این گونه موارد بهتر است با دیدی وسیع‌تر و دقیق‌تر به این مسائل پرداخت و هر گونه قضاوت شتاب‌زده را له یا علیه نویسندگان سفرنامه‌ها و نوشته‌هایشان کنار گذاشت. بنابراین علمی و منطقی نیست که خواننده هر چیزی را که برخلاف میل خود یافت مردود دانسته و آن را نشانه‌ی تفکر شرق‌شناسانه مؤلف قلمداد کند و یا به هر نوشته‌ای رسید که مطابق میل اوست به تعریف و تمجید از نویسنده‌ی آن پردازد.

تمجید از ایرانیان

یکی از موضوعات مشترک بین سفرنامه‌های فرانسویان و آلمانی‌ها توجه به نژاد و روح والای ایرانی است که این مسأله از حس نزدیکی و هم‌نژادی سرچشمه می‌گیرد. شاید بتوان گفت این موضوع یکی از شاخص‌ترین موضوعاتی است که این سیاحان در مورد آن متفق‌القول هستند. رو ششوار که در نوشته‌هایش به مسائل فرهنگی، اجتماعی و تاریخی توجه خاص دارد، با اشاره به وضع نه‌چندان مناسب فعلی کشور ایران و مرور حوادث تاریخی گذشته می‌نویسد: «با تکیه بر تاریخ خواستم ثابت کنم که ایرانیان - که هم‌نژاد ما اروپاییان‌اند - از زمان‌های دور تا

کنون بر ریشه‌ی خود استوار مانده، نه بلاهایی که از درون بر سر آن‌ها آمده، نه یورش‌ها و لشکرکشی‌های اقوام بیگانه، و نه هم‌آمیزی خون‌ها و نژادها این احساس آزادی و استقلال شخصی که ملت‌های آریایی را از نژادهای زرد و سیاه ممتاز می‌دارد از دست نداده‌اند.» (رو ششوار، ۱۳۷۸: ۱۲۵). هم‌وطن او، گوینو، نیز که به مسائل نژادی توجه ویژه دارد در جملاتی کاملاً مشابه به همین موضوع اشاره می‌کند: «این نژاد همچون سنگ خارا است که هرگز با نژاد دیگر ترکیب نمی‌گردد، بلکه همواره شخصیت خود را حفظ می‌کند.» (گوینو، ۱۳۶۷: ۲۲۳). ارنست اورسل هم با توجه به همین ویژگی‌های نژادی می‌نویسد: «ملت ایران چون کهنسال است و ریشه‌های مستحکمی در سده‌ها و اعصار گذشته دارد، ملتی پابرجا و پرجاذبه است. به همان سادگی که نیاکان این ملت، مهاجران مقتدر یونانی، مقدونی و گرجی را مجذوب خود نمودند، هر عنصر خارجی دیگر را نیز در ایرانی و علاقه به تاریخ کشور خود مستحیل کرده و همسان خود می‌گرداند (اورسل، ۱۳۵۳: ۲۷۰-۲۷۱).

گروته، سیاح آلمانی، در مورد قوم ایرانی و نژاد آریایی می‌نویسد: «ایرانیان یکی از شاخه‌های اقوام هندواروپایی به شمار می‌روند ... فرهنگ آریایی، بعد از هزاران سال و علی‌رغم آمیزش ایرانیان با اقوام سامی و مغول هنوز نفوذش را بر مردم این کشور حفظ کرده‌است.» (گروته، ۱۳۶۹: ۱۱۷). او که از علاقه‌ی ایرانیان به موسیقی و آواز به وجد می‌آید هر چند اذعان دارد که متوجه اشعار و الفاظ آنان نمی‌شود، آن را از نشانه‌های برجسته‌ی نژاد آریایی می‌داند و می‌افزاید: «هرگز ندیدم ترک‌ها یا اعراب با چنین شور و شوقی بخوانند و با چنین احساسی به شنیدن آواز گوش دهند. عشق و علاقه‌ی آنان به موسیقی و آواز یکی از خصوصیات نژاد هندواروپایی است (گروته، ۱۳۶۹: ۱۱۷).

یکی از نکات حائز اهمیت برای سیاحان اروپایی هوش سرشار ایرانیان است. هرچند در بسیاری از موارد بر ایرانیان خرده می‌گیرند که کمتر از این نعمت خدادادی بهره می‌گیرند: «اگر ایرانی در اثر تریاک کشی فاسد نشود، بسیار باهوش است و نیروی فهم و ادراکی پرتوان دارد اما قوه ابتکار او کم است. ایرانیان به طور عموم متجسس و دارای افکار معنوی و فلسفی هستند (رنه هانری دالمانی، ۱۳۳۵: ۷۹). فلاندن سیاح فرانسوی با اشاره به همین ویژگی ضد و نقیض ایرانیان در جایی می‌نویسد: یکی از عمده انگیزه‌هایی که باعث می‌شود ایرانیان بتوانند به منصب و مقام بلند برسند، هوش فطری ایشان است. تقریباً می‌توان گفت ایرانی بی‌هوش یافت نمی‌گردد. به علاوه کسی نیست که جاهل و عامی باشد عموماً تیزهوش، فعال و چابک‌اند و به هر کار دست بزنند، از عهده آن برمی‌آیند و آن کار را به انجام می‌رسانند.» (فلاندن، ۱۳۵۶: ۳۵). او با اشاره به همین موضوع در جای دیگری از کتابش با اشاره به تودار بودن ایرانیان اضافه می‌کند که: «ایرانیان تیزهوش‌ترین و زیرک‌ترین مردم جهانند. هیچ چیز را آن طور که در دل دارند، بیان نمی‌کنند و ظاهر نمی‌سازند و هر حرف و سخن را از خود بروز نمی‌دهند و در صندوق اسرار قلبی خود مکتوب نگاه می‌دارند.» (فلاندن، ۱۳۵۶: ۱۱۹).

از دیگر ویژگی‌هایی که سیاحان آلمانی و فرانسوی به طور زیاد به آن توجه نموده‌اند روح بلند ایرانیان است. این بدان معنی نیست که چون این سیاحان در این زمینه دست به تمجید ایرانیان زده‌اند پس تمام خلیقات ایرانیان را مثبت ارزیابی کرده‌اند. همین سیاحان با چنان دقت و وسواسی رفتار ایرانیان را در بوته‌ی نقد نهاده‌اند که ما خود

نمی‌توانیم به بسیاری از این خلیقات توجه داشته باشیم. دیولافوا که از این دست افراد است در کتابش می‌نویسد: «باید اعتراف کرد که اگر ایرانیان بدی‌هایی دارند، در عوض خوبی‌هایی هم دارند. در توکل، قناعت و حوصله به خرج دادن بی‌نظیرند. ایرانیان نسبت به رنج و خستگی چندان حساسیتی بروز نمی‌دهند. هرچه بیشتر با آنها معاشرت می‌کنم، بیشتر به فضایل روحی غیرقابل انکارشان پی می‌برم.» (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۹۷). اوژن فلاندن نیز از رعایت سلسله مراتب اخلاقی احترام از کوچکتر به بزرگ ترها در ایران گزارش می‌کند و این نکته را از ویژگی‌های مثبت ایرانیان می‌داند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۱۱۹). گروه با اشاره به اتحاد قومی ایرانیان، ضمن تمجید آن نهاد مذهب را دلیل این امر می‌داند. مذهب تشیع یگانه نهادی است که می‌تواند اقوام و نژادهای گوناگون ساکن فلات ایران را چون فارس‌ها، ترک‌ها، لرها، کردها، و بلوچ‌ها به هم مرتبط کند (گروه، ۱۳۶۹: ۲۳۲). او عزاداری‌های امام علی (ع) و امام حسین (ع) را موجب اتحاد و همبستگی ملی می‌داند. چنانچه این مسأله با دخالت‌های قومی و قبیله‌ای و مذهب سازی انگلیسی‌ها مقایسه شود تفاوت سنت انگلیسی و فرانسوی با وضوح بیشتری خودنمایی می‌کند.

پرهیز از کلی‌نگری

کلی‌سازی، روشی ساده و میان‌بر است که به صورت خطایی فلسفی مورد استفاده قرار می‌گیرد و اغلب به اشتباه می‌انجامد. شمار زیادی از سفرنامه‌نویسان نیز ویژگی‌های بخشی از جامعه را به هم‌هی ایرانیان تعمیم داده‌اند و در داوری‌هایشان از واژه‌هایی چون: همه، تمام، هر، هیچ‌کدام و ... زیاد استفاده کرده‌اند. البته هستند کسانی که این روش را نمی‌پسندند: «ولی من نمی‌خواهم به تقلید یکی از جهانگردان فرانسوی که اتفاقاً زن موقرمزی دیده و در سفرنامه‌ی خود نوشته بود همه‌ی زن‌های ایرانی موقرمزی ادعا کنم که همه‌ی زنان ایرانی از چنین زیبایی و جاذبه‌ای برخوردارند.» (آنه، ۱۳۷۰: ۱۶۳). لازم به ذکر است که این شیوه هم در امور مثبت و هم در امور منفی به کار گرفته می‌شود. در قسمت بالا که در مورد هوش ایرانیان نکاتی گفته شد نوعی کلی‌گویی با رویکرد مثبت است که البته هیچ‌کدام از این موارد پسندیده نیست.

کلود آنه که کمتر کسی را می‌توان یافت که به اندازه‌ی او شیفته‌ی ایران و ایرانیان باشد با اشاره به تفاوت طرز نگاه اروپاییان، به نوعی از مسافران اروپایی می‌خواهد که منصفانه‌تر به این گونه مسائل پردازند: «غالباً از زبان اروپایی‌ها، وقتی درباره‌ی ایرانی‌ها صحبت می‌کنند و در مقام عیب‌پوشی و اغماض هستند، می‌شنویم که می‌گویند: «این‌ها هنوز در مرحله‌ی قرون وسطایی هستند.» بیست و پنج قرن پیش، زمانی که اجداد ما هنوز در جنگل‌ها می‌زیستند، هخامنش شاه شاهان و نیای بزرگ همین شاهک بیچاره‌ی قاجار که امروزه تحت نظر انقلابیون قفقاز به سر می‌برد، جامه‌های زربفت بر تن می‌کرد و میان ده هزار خدمتکار خود در کاخ‌های زیبا و باشکوه منزل داشت. از این رو من در صدد این نیستم که بدانم امروزه ایرانی‌ها از فقد تمدن رنج می‌برند یا از فرط آن. آن‌ها شیوه‌ی عمل و

ذوق و سلیقه‌ای خاص خود دارند که با آنچه ما داریم متفاوت است و همین معنی برای من کافی است (آنه، ۱۳۶۸: ۱۶).

پولاک نیز با توجه به همین اصل کلی‌نگری و انتقاد از آن ضمن توصیف افراد فضول می‌افزاید: «مسافر اروپائی اغلب با این قبیل مردم سروکار پیدامی‌کند و به همین دلیل به سهولت کاریکاتور موریه را به جای حقیقت می‌گیرد و این سجایای خاص یک طبقه از مردم را از سر سهو و خطا، به قاطبه‌ی یک ملت تعمیم می‌دهد (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۸).

گویینو نیز مسافران غربی را به تأمل بیشتر در احوال شرقیان دعوت می‌کند و آن‌ها را از کلی‌نگری و یکجانبه‌نگری برحذر می‌دارد: «تصور می‌کنم عقاید کسانی مانند الفینستون، بارنز، کمبل و کیز که بهتر توانسته‌اند این بخش بزرگ از نژادهای انسانی را بشناسند همین بوده و هنوز هم همین است. اما بیشتر ناظران و سواس کمتری داشته‌اند و پاره‌ای از آنان ملت‌های شرقی را مانند شگفتی‌های کمیابی که در زوایای گمشده‌ی جهان فراموش شده‌باشند تلقی کرده‌اند که اگر به چپاولگری اروپاییان تن در بدهند وحشیانی نابالغ و کم‌عقلند و اگر مقاومت کنند مردمانی خونخوارند. در نظر این گونه افراد که اکثریت را تشکیل می‌دهند اروپا ناف دنیا است و هر که در آن قاره نباشد حق حیات ندارد و سهم هوا و آفتاب آن را می‌دزدد.» (گویینو، ۱۳۶۷: ۲۶۶).

اشاره به لزوم ترقی ایرانیان

در سنت انگلیسی به اندیشه‌ی ترقی ایرانیان کمتر اشاره می‌شود این درحالی است که در سنت فرانسوی این مسأله به کرات قابل مشاهده است. پولاک می‌نویسد: «در کتاب حاضر کوشش کرده‌ام از اخلاق و رفتار، آداب و طرز زندگی یکی از جالب توجه‌ترین ملل عالم تصویری به‌دست بدهم. ملتی که افتخاراتش بیشتر زاده‌ی اعمال و اقداماتی است که در گذشته‌های دور انجام گرفته‌است ولی هنوز گرفتار عوارض کهولت نشده بلکه کاملاً لیاقت آن را دارد که باز در تاریخ فرهنگ و جهان آینده سهم به‌سزائی به‌عهده بگیرد (پولاک، ۱۳۶۸: ۹).

گروهی بیشتر مطالب سفرنامه‌ش حول محور مسائل اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی بوده‌است زیرا هدف او از مسافرت به ایران بیشتر تجاری و اقتصادی بود ولی با این وجود به مسائل مردم‌شناسی نیز بسیار نظر داشته است. از نظر او ایرانیان توان بالقوه برای پیشرفت (شبه شدن به اروپاییان) را دارند اما برای رسیدن به این هدف و آبادانی کشورشان نیاز به کمک اروپاییان دارند. او در ادامه از گزارش کاردار سفارت انگلیس در خصوص ایرانیان و وضعیت موجود به شدت انتقاد می‌کند و کشور متبوعش را آماده‌ی هرگونه همکاری برای بازسازی ایران بعد از مشروطه اعلام می‌کند (گروهی، ۱۳۶۹: ۲۵۹).

دوگویینو نیز اعتقاد دارد اروپایی‌ها باید در متمدن شدن کشورهای آسیایی و آفریقایی کمک کنند او صراحتاً شیوه بریتانیا را از تحت سلطه گرفتن کشورهای دیگر انتقاد می‌کند (گویینو، ۱۳۶۷: ۳۳۳) و شیوه‌ی مسالمت‌آمیزی را که سلوکی‌ها پس از اسکندر بستند و امروز روسیه به‌کار می‌بندد، توصیه می‌کند. (گویینو، ۱۳۶۷: ۳۳۳).

۳۳۴) و آن عبارتست از دخالت دادن بومیان همچون کشورگشایان در اداره‌ی امور کشور تحت سلطه (گویینو، ۱۳۶۷: ۳۳۴).

اگرچه این روش‌ها مسالمت آمیز به نظر می‌رسد ولی به طور کلی این سیاحتان اعتقاد دارند که همه کشورهای دیگر باید مانند کشورهای اروپایی شوند.

رویکرد منفی در سفرنامه‌ها

رویکرد منفی در گزارش‌ها و سفرنامه‌ها معمولاً با دو نگرش مورد بررسی قرار می‌گیرد. یک نگرش به شرح خوی و منش و خصلت‌های منفی یک قوم توسط نویسنده می‌پردازد، یعنی هرآنچه که هست؛ این نگرش گرچه در بسیاری از مواقع واقعیاتی را از نگاه دیگری به ما گوشزد می‌کند اما گاهی با غلوهای نیز همراه است. نگرش دیگر به دریچه‌ی ذهن نویسنده برمی‌گردد که معمولاً قضاوت‌ها و برداشت‌های سیاحتان از رفتار مردمی است که دارای فرهنگی متفاوت هستند و بسیاری از آداب و رسوم جاری جامعه خوشایند آنان نیست؛ این نگرش در پژوهش‌های معاصر تحت عنوان رویکرد شرق‌شناسانه مورد مطالعه و تحلیل قرار می‌گیرد که متأثر از آراء و نظریات ادوارد سعید است.^۱ هینریش بروگش با اشاره به همین نگرش است که در مقدمه‌ی جلد دوم کتاب خود در مورد مطالبی که در مورد عادات و رسوم ایرانیان نوشته می‌گوید: «خوانندگان ایرانی هم باید توجه داشته باشند که عادات و رسوم آن‌ها از دید یک خارجی چنین بوده است. همین‌طور اگر یک نفر ایرانی با دید خود درباره‌ی آداب و رسوم اروپاییان مطالبی بنویسد نوشته‌های او با آنچه ما تصور می‌کنیم شاید تفاوت داشته باشد.» (بروگش، ۱۳۶۷: ۳۲۴).

گویینو که در آداب و رسوم ایرانیان با دقت مطالعه نموده است رسم شیربهای ایرانیان را این‌گونه تفسیر می‌نماید: «در خانواده‌های مرفه معمولاً پدر دختر مبلغ سی تومان از نامزد مطالبه می‌کند که البته زیاد نیست و در بیشتر موارد والدین دختر آنرا صرف زن جوان می‌کنند. بنابراین درست نیست که از سرنوشت دختری که قربانی شده و پدر وحشیش او را فروخته است تأسف بخوریم.» (گویینو، ۱۳۶۷: ۴۰۶)

در حالی که پولاک به طور دقیق‌تر این رسم ایرانی را توصیف می‌نماید: «در خانواده‌های معتبر به دختران در سن دوازده یا سیزده سالگی جهیزیه می‌دهند. یک دختر خوش‌بروبالا برای پدر و مادرش در حکم سرمایه‌ای است، زیرا کسی که بخواهد این دختر را به زنی بگیرد باید تعهد کند شیربهایی در عوض بپردازد از آن گذشته به نسبت زیبایی و رشد جسمی آن دختر باید مبلغ معتابهی هم به‌عنوان مهریه بپردازد. شیربها معمولاً به حدود پانصد تومان بالغ می‌شود (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۴۱).

^۱ شرق‌شناسی، ادوارد سعید

دروغ گویی

یکی از خصوصیات که معمولاً سیاحان غربی به آن اشاره کرده‌اند و آن را از ویژگی‌های منفی ایرانیان دانسته‌اند دروغ‌گویی است. ارنست اورسل که در نوشته‌هایش به بسیاری از خصلت‌های ایرانیان اشاره داشته است، در این باره می‌نویسد: «بسیاری از مردم به عمد دروغ می‌گویند و دروغ نگفتن، وقتی که ادب و نزاکت ایجاب می‌کند، کار یک روستایی غیر متمدن دانسته می‌شود. دروغ به قدری متداول است که حتی ضرب‌المثلی هم ساخته‌اند. «می‌دانم که دروغ می‌گویی، با وجود این خوشم می‌آید.» (اورسل، ۱۳۵۳: ۳۵).

گوینو نیز با اشاره به همین خصلت ایرانیان می‌گوید: «گونه‌ی خاص داد و ستدها و قرض‌ها و نسیه‌خوری‌ها، سبب می‌شود که مردم شهرنشین ایران، در تمام مدت عمر دروغ بگویند و دنبال فریب‌دادن و ظاهرسازی بروند و تا آنجا که ممکن است وظایف مربوط به خود را مهمل گذارند. حتی ممکن است در برخی موارد، به خدا و تمام پیامبران و ائمه سوگند یاد کنند که فعلی را مرتکب نشده‌اند در حالی که آن را انجام داده‌اند.» (گوینو، ۱۳۶۷: ۳۰۰).

پولاک پزشک آلمانی نیز که حدود نه سال در دربار شاه قاجار طبابت کرده بود و بنا به گفته‌ی خودش هیچ کس مانند او نمی‌توانسته است تا این حد از نزدیک و در این مدت طولانی با ایرانیان زندگی کرده باشد با اشاره به همین موضوع می‌نویسد: «ایرانی با وجود این که هر جمله‌ای را مؤکد ادامی کند، به راستگویی چندان پاینده نیست و از هنگامی که سعدی گفت: «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» هر دروغ و دغلی را مصلحت‌آمیز قلمداد می‌کند.» (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۹).

دیولافوآ نیز به این خصلت ناپسند اشاره می‌کند و به طور ضمنی دلیل دروغ‌گویی ایرانیان را صادق نبودن حکامشان می‌داند: «این مردم از حکام خود می‌آموزند که بیشتر دروغ بگویند و نبوغ خود را با رشوه‌خواری و اختلاس نشان بدهند و در این کار پیش‌بینی و مهارتی بیشتر داشته باشند.» (دیولافوآ، ۱۳۵۳: ۱۳۱).

مساله رشوه

یکی از خصلت‌های ناروای ایرانیان که نباید آن را زائیده‌ی تفکر شرق‌شناسانه‌ی سیاحان دانست، بلکه متأسفانه در جامعه‌ی ایرانی رسوخ کرده به وفور قابل مشاهده است رشوه‌دهی و رشوه‌گیری است. این رویکرد منفی را نباید صرفاً به نگاه غربی سیاحان منتسب دانست بلکه امری است مذموم که در جامعه‌ی ایرانی وجود دارد. این خصلت زشت در بین مناصب دولتی تا میان مردم عادی رواج داشته‌است. به عقیده‌ی گوینو: «یکی از عیوب و از بلاهایی که در ایران ریشه دوانده و قطع ریشه آن هم کار بسیار مشکل و محال است، رشوه‌گیری است. چنانچه «این امر به قدری در ایران رایج می‌باشد که از شخص شاه گرفته تا آخرین مأمور جزء دولت، رشوه می‌گیرند.» (گوینو، ۱۳۶۷: ۳۰۰). گروهی با اشاره به رسم رشوه‌دهی و خرید مناصب حکومتی می‌گوید: «طبیعی است که شخص حکمران نیز که برای به دست آوردن این شغل مبلغ کلانی به شاه و وزراء (ارکان مملکت) پیشکش داده‌است، می‌کوشد هرچه سریع‌تر سرمایه‌گذاری خود را مستهلک کند و اضافه بر آن سودی هم به دست آورد.»

(گروته، ۱۳۶۹: ۲۲۷). بروگش هم در تألیف خود به این موضوع اشاره کرده‌است. او که از نزدیک با افسران عالی‌رتبه ارتباط دارد در این خصوص می‌نویسد: «در حال حاضر افسران کسانی هستند که درجات خود را با دادن پول و رشوه و هدایا به دست می‌آورند.» (بروگش، ۱۳۶۷: ۱۸۷).

ریاکاری و چاپلوسی ایرانیان

از نظر دو گوینو این خصوصیت منفی بسیار پررنگ‌تر از سایر خصوصیات منفی ایرانیان است که بیشترین جلوه‌ی ریاکاری در حوزه دین و مذهب است. به اعتقاد گوینو سخت‌گیری در مذهب از زمان ساسانیان و متعاقب آن سهل‌گیری اسلام در پذیرش دین موجب شده تا پنهان‌کاری دین و عقیده به طور عموم رواج یابد و تا به امروز این خصلت در میان ایرانیان ریشه بدواند (گوینو، ۱۳۶۷: ۲۲۵-۲۲۶).

دروویدل از یکی نبودن ظاهر و باطن ایرانیان شکوه می‌کند و آن را روشی برای تثبیت موقعیت خود می‌داند: «برای بالا بردن مقام خود و خانواده و ازدیاد ثروت‌شان از توسل به هیچ شیوه ماکیاوولی ابا ندارند. در برابر پادشاه خود را مطیع نشان می‌دهند ولی در باطن خودرأی‌اند. آن وقت‌هایی هم که چشم دیدن هم را ندارند، بسیار مودب و صمیمی با هم برخورد می‌کنند.» (دروویدل، ۱۳۶۴: ۹۴) گروته نیز در نوشته‌ی خود به صورت گذرا به چاپلوسی و دادن القاب و عناوین غیر واقعی اشاره می‌کند (گروته، ۱۳۶۹: ۱۰۹ و ۱۹۸).

از دست دادن خلق و خوی اصیل ایرانی

اکثر قریب به اتفاق سیاحان فرانسوی مطالعات فراوانی در خصوص تاریخ گذشته و حال ایران داشته‌اند؛ این امر از تسلط آنان بر موضوعات تاریخی ایران مشهود است. این افراد با تحسین شکوه و قدرت گذشته‌ی تاریخی ایران در جای جای نوشته‌های خود به آن اشاره کرده‌اند. بسیاری از آنان با این ذهنیت وارد ایران شده‌اند ولی با مشاهده‌ی وضعیت فعلی حاکم بر کشور، حاکمان ایران را از شکوه گذشته‌ی آن بسیار دور یافته‌اند و به انتقاد از آنان پرداخته‌اند. به طوری که کلود آنه شاه قاجار را این‌گونه توصیف می‌کند: «هخامنش شاه شاهان و نیای بزرگ همین شاهک بیچاره‌ی قاجار» (آنه، ۱۳۶۸: ۱۶). این سیاحان که با مطالعه‌ی تاریخ ایران و اشراف کامل بر آن، پا به خاک آن گذاشته‌اند، وقتی که وارد این کشور می‌شوند با موارد متناقضی مواجه می‌شوند که برایشان سؤال‌برانگیز است و متناسب با شاکله‌های ذهنی خود آن‌ها را ناشی از عوامل متعددی می‌دانند. بعضی، این موارد را به نفوذ دولت‌های استعماری، گروهی به نظام حاکم و در نهایت جمعی نیز به خود مردم منتسب می‌دانند.

نوشته‌های آلمانی‌ها نیز خالی از این موارد نیست؛ گروته با شرح کاملی از گذشته‌ی تاریخی ایران و توصیف آثار تاریخی سر راه سفرش علاقه‌ی خود را به فرهنگ و تمدن ایرانی نشان داده‌است.

اورسل معتقد است ایرانیان ثابت رأی ندارند. به یادگیری سریع اکتفا می‌کنند، اما کم‌تر درصدد غور و بررسی عمیق برمی‌آیند. از لحاظ روحی و اخلاقی، خصوصیات نیاکان خود را از دست داده‌اند. این فرزندان آریایی‌های خالصی که در روزگاران شکوه و عظمت خود از کودکی تیر و کمان به دست گرفتن و سخن راست گفتن را پیش از هر چیز می‌آموختند، اکنون شاید این دو صفت برجسته در روح این ملت چنین متصور شده که اولی در دوران ما بی‌فایده و دومی زاید است (اورسل، ۱۳۵۳: ۳۵).

گویینو معتقد است: «هیچ یک از مردم کشورهای جهان به اندازه ایرانیان صلاحیت دلالتی و واسطه‌گری ندارند زیرا تمام خصائلی که یک دلال باید داشته باشد، در ایرانی جمع است. زرنگی، موقع‌شناسی، خوش‌صحبتی، تملق، تقلب و روانشناس بودن، صفاتی است که در ایرانیان مجتمع است.» (گویینو، ۱۳۶۷: ۲۸۲). گویینو دلیل ریشه دواندن این خصوصیات در ایرانیان را امتزاج نژادی در دوره‌های تاریخی گذشته می‌داند. او اعتقاد دارد نژاد اصیل ایرانی نمونه‌ی اعلا‌ی ذات انسانی است (گویینو، ۱۳۶۷: ۲۲۳).

پولاک با مشاهده‌ی بعضی خصالت‌های مذموم در بین ایرانیان با اشاره به اثر جیمز موریه می‌نویسد: «در بین طبقات بالاتر و مرفه‌تر و از آن گذشته بین کسانی که از راه نوشتن امرار معاش می‌کنند، کسانی که به نام‌های میرزا، مستوفی، محرر، منشی شهرت دارند و همچنین بین مستخدمین پر زرق و برق اغلب به طایع و خلق و خوهائی برمی‌خوریم که در داستان «حاجی‌بابای اصفهانی» تألیف موریه به نحوی داهیان‌ه توصیف شده‌است.» (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۷).

پولاک هم که در ابتدا شیفته‌ی ایران شده بود پس از اقامتی نسبتاً طولانی می‌نویسد: «متأسفانه بعدها دریافتم که نیرنگ و دروغ و فریب در پس این رفتارهای انعطاف‌پذیر پنهان است؛ پس حس تحقیر من نسبت به این ملت برانگیخته شد؛ باز سالی چند پس از این دانستم که در قضاوت خود به راه خطا رفته‌ام؛ دیگر از تشخیص این که صفات خوب غلبه دارد یا عادات بد عاجز ماندم؛ ندانستم که آیا این عادات بد از خصائل ذاتی ایرانی است یا باید آن‌را معلول فشار متمادی استبداد شمرد، که این ملت مقهور و منکوب آن است.» (پولاک، ۱۳۶۷: ۱۰).

به طور کلی هیچ‌گاه در سفرنامه‌هایی که بر اساس سنت فرانسوی نگاشته شده‌اند از نژاد ایرانی با ذات و سرشت پست یاد نشده‌است. در جاهایی از ایرانیان انتقادهای جدی شده و یا برخی از اقوام را عقب مانده دانسته‌اند؛ اما اصالت و نژادگی ایرانیان هرگز محل تردید واقع نشده‌است و حتی برخی از آنان دلایل و توجیهاتی برای رفتارهای ناپسند ایرانیان [ناپسند از دید سیاحان] آورده‌اند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا با در نظر گرفتن سنت‌های سفرنامه‌نویسی نزد اروپاییان، نگرش و نحوه برداشت آنان از جامعه ایرانی مورد بررسی قرار گیرد. تقسیم‌بندی سفرنامه‌ها می‌تواند انواع مختلفی داشته‌باشد که این امر بستگی به نگاه محقق و موضوعات مورد بحث دارد. یکی از تقسیم‌بندی‌هایی که تا کنون کمتر بدان توجه شده‌است تقسیم‌بندی براساس رویکرد سیاسی - فرهنگی نویسندگان و دولت متبوعشان است که شکل مورد نظر در نوشته‌ی

حاضر است. از این رویکرد تحت عنوان سنت سفرنامه‌نویسی یاد شده است و دو سنت مشخص انگلیسی و فرانسوی از یکدیگر متمایز گردیده‌اند. رویکرد اول بیشتر جنبه سیاسی و رویکرد دوم بیشتر رویکرد فرهنگی را در برمی‌گیرد. در سنت انگلیسی وجه منفی نوشته‌ها بر وجه مثبت آن‌ها غلبه دارد ولی در سنت فرانسوی نویسندگان هرچند ممکن است بر خوی و منش ایرانیان نقدهایی داشته‌باشند اما عموماً بر این امر صحه می‌گذارند که از دریچه‌ی نگاه یک اروپایی نمی‌توان در خصوص ملل و فرهنگ شرقی حکم صادر نمود. این نویسندگان در بسیاری از موارد فرهنگ شرقی به ویژه فرهنگ ایرانی را می‌ستایند، و حتی گروهی از این هم فراتر رفته و نژاد ایرانی را نژادی برتر قلمداد نموده که بر اثر امتزاج با فرهنگ‌های غیر ایرانی خوی و خصلت‌های نیک خود را از دست داده‌اند.

در این تقسیم‌بندی مرزهای سیاسی دولت‌ها ملاک نیست. ممکن است نویسنده‌ای از کشور روسیه باشد ولی از سنت انگلیسی تبعیت کند و همچنین نویسنده‌ای از یک کشور اروپایی یا آسیایی سنت فرانسوی بر نوشته‌اش حاکم باشد.

در این رویکرد، دو دولتی که سیاحتشان چه به صورت هدفمند و چه از روی تفتن دست به نگارش سفرنامه زده‌اند و در نگارش سفرنامه‌ی خود به ابعاد مختلف جغرافیایی، فرهنگی، مردم‌شناسی و ... اشاره نموده‌اند - که البته هر کدام از این افراد موضوعات مورد علاقه‌ی خود را مفصل‌تر شرح داده‌اند - و کمتر در صدد تخطئه‌ی قوم ایرانی بوده‌اند و عمدتاً در نوشته‌هایشان تفکر مثبت گرایانه بر تفکر منفی گرایانه چیرگی دارد؛ آلمان و فرانسه هستند.

در مجموع یک ایرانی با خواندن سفرنامه‌های فرانسویان و آلمانی‌ها قرابت و نزدیکی بیشتری با نویسنده حس می‌کند. مسلم است هرچه نوشته از اندیشه‌های استعماری و منفعت طلبانه به دور باشد این قرابت و نزدیکی به مراتب بیشتر خواهد بود که در مقایسه‌ی نوشته‌های فرانسویان و آلمانی‌ها این حس قرابت به سمت فرانسوی‌ها سنگین‌تر است تا آلمانی‌ها.

در تحلیل رویکرد این سفرنامه‌نویسان نیز باید دقت به خرج داد. تعداد زیادی از این نویسندگان در مردم‌نگاری‌های خود جانب انصاف را نگه‌داشته‌اند؛ خوانندگان این آثار نیز باید جانب انصاف را نگه‌دارند و هر چیزی را که به مذاقتشان خوش نمی‌آید نباید به طور کامل رد کرده و یا به تفکر غربی آنان نسبت دهند. اگر خوانندگان نیز این تقسیم‌بندی سنت سفرنامه‌نویسی را در مطالعه‌ی سفرنامه‌ها مدنظر داشته‌باشند تا حدود زیادی در قضاوت‌های خود متعادل‌تر خواهند بود.

منابع

- (۱) آنه، کلود، (۱۳۷۰)؛ *گل‌های سرخ اصفهان*، ایران با اتومبیل، ترجمه‌ی فضل‌الله جلوه، تهران، روایت.
- (۲) — (۱۳۶۸)؛ *اوراق ایرانی*، ترجمه‌ی ایرج پروشانی، تهران، نشر معین.
- (۳) اورسل، ارنست (۱۳۵۳)؛ *سفرنامه‌ی اورسل*، ترجمه‌ی علی اصغر سعیدی، تهران، زوار.
- (۴) باست، الیور (۱۳۷۷)؛ *آلمانی‌ها در ایران*، ترجمه‌ی حسین بنی‌احمد، تهران، شیرازه.

- (۵) بروگش، هینریش (۱۳۶۷)؛ سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه‌ی حسین کردبچه، تهران، اطلاعات.
- (۶) پناهی، عباس (۱۳۸۸)؛ بازتاب فرهنگ و اجتماع ایران در سفرنامه‌های اروپاییان، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ۶۹: ۶۱-۱۳۳.
- (۷) پوراحمد جکتاجی، محمدتقی (۱۳۵۵)؛ فهرست توصیفی سفرنامه‌های فرانسوی موجود در کتابخانه‌ی ملی ایران، تهران، کتابخانه‌ی ملی ایران.
- (۸) پولاک، ادوارد یاکوب (۱۳۶۸)؛ سفرنامه‌ی پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی.
- (۹) تره‌زل، آلفونس (۱۳۶۱)؛ یادداشت‌های ژنرال تره‌زل، ترجمه‌ی عباس اقبال، تهران، یساولی.
- (۱۰) جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۵)؛ خفیات ما ایرانیان، تهران، کتابخانه‌ی فروغی.
- (۱۱) دالمانی، رنه هانزی (۱۳۳۵)؛ سفرنامه‌ی از خراسان تا بختیاری، ترجمه‌ی علی محمد فره‌وشی، تهران، امیرکبیر.
- (۱۲) دروویل، گاسپار (۱۳۶۴)؛ سفر در ایران، ترجمه‌ی منوچهر اعتمادمقدم، تهران، شباویز.
- (۱۳) دیولافوآ، ژان (۱۳۵۳)؛ خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش، ترجمه‌ی ایرج فره‌وشی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۴) روششوار، کنت ژولین (۱۳۷۸)؛ خاطرات سفر ایران، ترجمه‌ی مهران توگلی، تهران، نی.
- (۱۵) شببانی، ژان رز فرانسواز (۱۳۵۳)؛ سفر اروپاییان به ایران، ترجمه‌ی سیدضیاءالدین دهشیری، تهران، علمی فرهنگی.
- (۱۶) فاروقی، فؤاد (۱۳۶۱)؛ سیری در سفرنامه‌ها، تهران، عطایی.
- (۱۷) فلاندن، اوژن، (۱۳۵۶)؛ سفرنامه‌ی اوژن فلاندن به ایران، ترجمه‌ی حسین نورصادقی، تهران، انتشارات اشراقی، چاپ سوم.
- (۱۸) فوریه، ژوانس (۱۳۶۶)؛ سه‌سال در دربار ایران، ترجمه‌ی عباس اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم.
- (۱۹) گرکه، اولریخ (۱۳۷۷)؛ پیش به سوی شرق، ترجمه‌ی پرویز صدری، تهران، کتاب سیامک.
- (۲۰) گروه، هوگو (۱۳۶۹)؛ سفرنامه‌ی گروه، ترجمه‌ی مجید جلیلونند، تهران، مرکز.
- (۲۱) گوینو، آرتور (۱۳۶۷)؛ سفرنامه‌ی کنت دو گوینو؛ سه سال در آسیا، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، کتاب‌سرا.
- (۲۲) لیتن، ویلهلم (۱۳۹۴)؛ ماه‌عسل ایرانی، ترجمه‌ی پرویز رجبی، تهران، نشر ماهی.